جناب آقا

**محمّد هادی صحّاف**

**هو اللّه**

و از جمله مهاجرين و مجاورين آقا محمّد هادی صحّاف بود \* اين شخص شاخص از اهل اصفهان بود و در تهذيب و تجليد ماهر و فائق بر ديگران \* چون بعشق الهی گريبان چاک نمود سريع و چالاک گشت و شجيع و بی باک وطن مألوف بگذاشت و سفری مخوف پيش نهاد بتعب و مشقّتی زياد مرور بر بلاد نمود تا آنکه ببقعه مبارکه رسيد و با مسجونان مشارکه کرد \* جميع اوقات عاکف آستان بود و جاروب کش و پاسبان ميدانی که در مقابل بيت مبارک بود بهمّت مذکور شسته و روفته در نهايت نظافت و لطافت بود \*

همواره نظر مبارک بر آن ميدان می افتاد و تبسّم ميفرمودند که آقا محمّد هادی ميدان سجن را جلوه گاه قصر مينمايد و جميع همسايگان را خوشنود و ممنون ميکند \* و چون روفتن و شستن اتمام می يافت بتذهيب و تجليد کتب و الواح ميپرداخت \* بر اين منوال ايّام بسر ميبرد و بلقای دلبر آفاق مسرور و شادمان بود \* فی الحقيقه بسيار نفس پاک و صادقی بود و موهبت وصال را سزاوار و لائق و از هر آلودگی فارغ \*

روزی نزد اين عبد آمد و از امتداد بيماری شکايت نمود گفت دو سال است که تب لرز مينمايم و حکيمان مسهل و گنه گنه ميدهند روزی چند، تب فرصت ميدهد باز عودت ميکند باز گنه گنه ميدهند باز بر ميگردد من از حيات بيزار شده‌ام و از هر کاری باز مانده‌ام چاره ئی بنما \* گفتم چه غذائی ميل داری و بنهايت اشتهاء ميطلبی؟ گفت نميدانم \* من بشوخی اطعمه را شمردم تا آنکه نام از آش کشک بردم گفت بسيار خوب لکن بشرط سير داغ \* باری، سفارش کردم تا از برای او آماده نمودند و رفتم روز ثانی حاضر شد و گفت يک قدح آش خوردم و سر ببالين نهادم و تا بصباح خفتم خلاصه قريب دو سال نهايت صحّت را داشت \* روزی يکی از احباب حاضر و گفت آقا محمّد هادی حُمّای مُحرقه نموده چون بعيادت او شتافتم ديدم حرارت تب بچهل و دو درجه رسيده و هوش کمی دارد از حاضرين پرسيدم چه کرده گفتند چون تب نمود گفت من دوا را تجربه کرده‌ام آش کشکی با سير داغ يک شکم سير خورد و باين حال گرفتار شد \* از قضا و قدر متحيّر ماندم گفتم چون دو سال پيش مسهل زياد خورده بود و مزاج پاک بود و نهايت اشتها داشت و تب لرز بود لهذا آش کشک تجويز شد امّا حال با وجود اخلاط و عدم اشتها علی الخصوص تب حمّی قياس بتب لرز نميشود چگونه آش کشک ميل فرمود گفتند قضا و قدر چنين بود \*

باری، کار گذشته بود فرصت معالجه نبود اين شخص بظاهر کوتاه بود ولی همّت عالی داشت و مقامی سامی قلبی پاک داشت و جانی تابناک \* ايّامی که ملازمت آستان داشت در نزد دوستان محبوب و مقرّب درگاه کبريا بود \* جمال مبارک گاه گاهی تبسّم کنان صحبت ميفرمودند و اظهار عنايت ميکردند \* دائماً شکرانه مينمود و جز رضای حقّ هر حالی را افسانه ميشمرد \* طوبی له من هذا الرّفد المرفود بشری له من هذا الورد المورود هنيئاً هذه الکأس مزاجها کافور و تقبّل اللّه منه کلّ سعی مشکور \*